

# Understanding the Epistemological Consequences of Governmentality Concept in Cultural Geography

## ARTICLE INFO

### Article Type

Anatol Review

### Authors

Lashgari E.\*<sup>1</sup> PhD

### How to cite this article

Lashgari E. Understanding the Epistemological Consequences of Governmentality Concept in Cultural Geography. Geographical Researches. 2021;36(3):333-340.

## ABSTRACT

**Introduction** The concept of governmentality was first proposed by Michel Foucault in 1978; Includes the study of techniques, processes, and approaches in which governments control all aspects of citizens' lives. The formulation of this concept in the humanities and social sciences, including cultural geography, has epistemological consequences which have changed cultural geography's position among other branches of human geography. This article attempted to rely on the interpretive method and within the framework of governmentality, concepts were explored the epistemological consequences of this concept in cultural geography.

**Conclusion** The research findings indicate that in the context of governmentality; Genealogy becomes an important tool in recognizing the cultural geography symbols and processes. However, the genealogy of political power is not possible without considering the political economy paleontology and as result, discontinuity is part of political economy nature. Hence the epistemology of cultural geography leads to relativism. On this basis, none of the characteristics such as nature, necessity, totality, and eternity like natural laws and the real perceptions attached to it do apply to relative phenomena in cultural geography. At the same time, recognizing the ideal processes and symbols that seek criticism and replacement with the existing culture is important. Hence, in cultural geography influenced by governmentality, it is considered important to study the marginalized social class.

**Keywords** Epistemology; Governmentality; Genealogy; Cultural Geography

<sup>1</sup>Department of Geography, Yazd University, Iran, Yazd

### \*Correspondence

Address: Department of Geography, Yazd University, Iran, Yazd.  
Phone: +98 (919) 6351008  
Fax: +98 (35) 31233277  
ehsanlashgari80@yahoo.com

### Article History

Received: February 20, 2021

Accepted: May 22, 2021

ePublished: September 21, 2021

## CITATION LINKS

[Ahmadvand S; 2007] Hegel's political philosophy and ...; [Afzali R, et al; 2014] Reterritorializing geopolitical ...; [Asadi R, et al; 2015] Genealogical futurology, an appropriate ...; [Brenner N, Elden S; 2001] Henri Lefebvre in contexts ...; [Chandhoke N; 1995] State and civil society: Exploration in political ...; [Dean M; 2010] Governance: Power and rule in modern ...; [Dreyfus H, Rabinow P; 2008] Michel Foucault: Beyond structuralism ...; [Elden S; 2007] There is a politics of space because space is ...; [Ettlinger N; 2011] Governmentality as epistemology ...; [Foucault M; 1999] Discipline and Punish: The birth of ...; [Foucault M; 2004] Security, territory ...; [Giddens A; 2004] Sociology ...; [Jahanbagloo R; 1995] Modernity, democracy and ...; [Javan J, et al; 2013] Space dialectics from ...; [Kermani Nasrabadi M, Delavari A; 2016] From ideology to discourse: Subject, power ...; [Lashgari Tafrahi E, Ahmadi SA; 2016] Principles of cultural geography with ...; [Layder D; 1997] Modern social theory: Key debates ...; [Lemke T, et al; 2011] Biopolitics: An advanced ...; [Lincoln Bruce; 2001] Discourse and ...; [Lorimer H; 2008] Cultural geography: non- representational condition ...; [Martin J; 2005] Cultural geography: a critical dictionary ...; [Mojtahedzadeh P; 2005] Political and geopolitical geography ...; [Mouffe C; 2012] On the ...; [Murdoch Jonathan; 2013] Poststructuralist geography ...; [Parker J; 2017] Structuration ...; [Pourahmad A; 2006] The realm and philosophy of ...; [Radic H; 2008] The development state under global ...; [Ritzer G, Stepnisky J; 2010] Contemporary sociological theory and its ...; [Schmitt C; 2013] The concept of the ...; [Shahverdi A, Meshkat M; 2017] Transition necessities of the soul in ...; [Smart B; 2006] Michel Foucault ...; [Soroush A; 1997] A lesson in the philosophy of social ...; [Taylor P; 2006] Radical political ...

## شناخت پیامدهای معرفت‌شناختی مفهوم حکومت‌مندی در جغرافیای فرهنگی

احسان لشگری تفرشی \* PhD

گروه جغرافیا، دانشگاه یزد، یزد، ایران

### چکیده

**مقدمه:** مفهوم حکومت‌مندی که نخستین بار توسط میشل فوکو در سال ۱۹۷۸ مطرح شد؛ مشتمل بر مطالعه تکنیک‌ها، فرآیندها و رویکردهایی است که در چارچوب آن دولت‌ها کلیه ابعاد زیست شهروندان را کنترل می‌نمایند. در چارچوب این دیدگاه می‌توان ابعاد فضایی فرهنگ و روابط اجتماعی موجود را پیامد عملکرد حاکمیت سیاسی-تاریخی در مقطعی مشخص از تاریخ و در قالب گفتمان سیاسی-اجتماعی قلمداد نمود. صورت‌بندی این مفهوم در علوم انسانی و اجتماعی و از جمله جغرافیای فرهنگی دارای پیامدهای معرفت‌شناختی است که موجب تحول جایگاه جغرافیای فرهنگی در بین شاخه‌های دیگر جغرافیای انسانی شده است. در این مقاله کوشش شد با اتکا به روش تفسیری و با استفاده از مضمون نظری حکومت‌مندی گفتمانی؛ پیامدهای معرفت‌شناختی صورت‌بندی این مفهوم در جغرافیای فرهنگی واکاوی شود.

**نتیجه‌گیری:** یافته‌های تحقیق بیانگر آن است که حکومت‌مندی، تبارشناسی را به ابزار مهم در شناخت نمادهای و فرآیندهای جغرافیای فرهنگی تبدیل می‌نماید. این در حالی است که تبارشناسی قدرت سیاسی بدون توجه به دیرینه‌شناسی اقتصاد سیاسی امکان‌ناپذیر است و از آنجایی که در چارچوب مفهوم حکومت‌مندی، انقطاع و عدم پیوستگی جزء ماهیت اقتصاد سیاسی قرار دارد، معرفت‌شناسی جغرافیای فرهنگی به سوی نسبیت‌گرایی سوق می‌یابد. بر این مبنا، هیچ یک از اوصاف ذاتیت، ضرورت، کلیت و ابدیت که در ماهیت قوانین طبیعی وجود دارد و ادراکات حقیقی که بدان متصف می‌شود، در مورد اعتباریات جغرافیای فرهنگی مصداق ندارند. ضمن اینکه شناخت فرآیندها و نمادهای آرمانی نیز که به دنبال جایگزینی با فرهنگ موجود است مورد اهمیت واقع می‌شود. از این رو، در جغرافیای فرهنگی، متاثر از حکومت‌مندی، اهمیت بالایی برای مطالعه طبقات زیرسلطه و در حاشیه قدرت در نظر گرفته می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** معرفت‌شناسی، حکومت‌مندی، تبارشناسی، جغرافیای فرهنگی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۱

\*نویسنده مسئول: ehsanlashgari80@yahoo.com

### مقدمه

یکی از ابعاد مورد مطالعه فضا به مثابه پارادایم غالب علوم جغرافیایی، بُعد فرهنگی فضا است و اثرات متقابل فرهنگ و محیط، امری واقعی و عینی محسوب شده و می‌تواند مصداق معرفت علمی قلمداد شود [Pourahmad, 2006]. مراد از فرهنگ «نحوه زندگی» و مشابهت‌های رفتاری گروهی مشخص و متشکل انسانی است که آنها را از دیگر گروه‌های انسانی متمایز می‌سازد و به‌طور کلی ترسیمات ذهنی یا حیاتی ملتی که در نفوس و عقول آنها مندرج گشته را شامل می‌شود [Lorimer, 2008]؛ مواردی همچون مشابهت در زبان، نظام ارزشی، معیشت، تاریخ و گذشته مشترک و غیره، گروه‌های انسانی را در قالب فرهنگ مشترک گردهم

می‌آورد [Lashgari & Ahmadi, 2016]. این روابط از شیوه تولید، مبادله و مصرف جامعه که می‌توان آن را روابط طبقاتی اطلاق نمود، آغاز شده و تا شیوه سامان‌یافتن روابط گروه‌های جنسیتی، نژادی و قومی را در بر می‌گیرد [Chandhoke, 1995].

یکی از دیدگاه‌های مهم در زمینه مطالعه ساخت و تغییر ابعاد فرهنگی فضا، نقش‌آفرینی مفهوم حکومت‌مندی در جغرافیای فرهنگی است. این مفهوم نخستین بار توسط میشل فوکو، فیلسوف فرانسوی در سال ۱۹۷۸، مطرح شد و شیوه فهم جغرافیای انسانی به‌ویژه جغرافیای فرهنگی را نیز تحت تاثیر قرار داد. حکومت‌مندی مشتمل بر مطالعه تکنیک‌ها، فرآیندها و رویکردهایی است که در چارچوب آن دولت‌ها کلیه ابعاد زیست شهروندان را کنترل می‌نمایند و هدف اصلی آن، نظم‌دهی به جمعیت از طریق فرآیندهای اقتصاد سیاسی با استفاده از ابزارهای کنترلی نظیر قوانین و نهادهای انضباط‌آفرین نظیر پلیس و آموزش و پرورش است. به بیان دیگر، اساس حکومت‌مندی بر این بنیاد استوار است که شهروندان و افراد چه کسی باید باشند [Dean, 2010]. در چارچوب این دیدگاه می‌توان نقش نهادهای حاکمیتی و دولت‌ها را به مثابه عاملان و شارحان فرهنگ مورد توجه ویژه قرار داد و ابعاد فضایی فرهنگ و روابط اجتماعی موجود را پیامد عملکرد نهادهای سیاسی-تاریخی در مقطعی مشخص از تاریخ و در قالب گفتمان سیاسی-اجتماعی قلمداد نمود. گفتمان‌ها از یک سو شیوه فهم فضا را تولید می‌نمایند و از سوی دیگر به‌واسطه کارکرد انضباطی ساماندهی سیر تکوین فضا را به عهده می‌گیرند [Foucault, 1999] و در چارچوب آن عقلانیت ساخته و سوژه‌های فضایی خلق می‌شوند. به‌طور کلی، قدرت و نهادهای تصمیم‌گیر موجود در فضای جغرافیایی و چگونگی پراکندگی آنها متضمن یکدیگرند و هیچ گونه رابطه قدرتی وجود ندارد که فاقد ساختار تبعی حوزه‌ای از دانش و فرهنگ باشد.

این در حالی است که غالب جغرافی‌دانان متاثر از سرمایه‌داری، دولت را در تبعیت از عناصر بورژوازی (Bourgeoisie) می‌انگارند و اهمیت چندانی برای آن در مطالعات جغرافیای فرهنگی قائل نیستند [Radic, 2008]. لیکن در چارچوب مفهوم حکومت‌مندی، دولت، محصولی اجتماعی به‌منظور حل تضادها و کاهش برخوردهای طبقاتی و ایجاد نظم بین گروه‌های مختلف است و با جغرافیای فرهنگی هم پیوندی آشکاری دارد. همچنین این مقاله به‌طور مشخص در نقد دیدگاه برخی جغرافی‌دانان مارکسیست است که معتقدند حاکمیت سیاسی فاقد هر گونه استقلال ساختی در برابر روابط طبقاتی بوده و فرآیندهای مادی جامعه، سرنوشت سیاسی حاکم بر فضای جغرافیایی را رقم خواهد زد. در انگاره مارکسیستی در قالب روابط طبقاتی سایر مولفه‌های اجتماع نظیر سیاست، جامعه‌شناسی و تاریخ به مثابه روبنا متاثر از الگوی روابط طبقاتی در جامعه شکل می‌یابند [Taylor, 2006]. این پژوهش با رویکردی فراتبارنگرا و با استناد به منابع نظری به‌دنبال مطالعه و تحلیل پیامدها و کارکردهای معرفت‌شناختی مفهوم حکومت‌مندی در مطالعه مولفه‌های فرهنگی فضای جغرافیایی بود.

جامعه‌ای کمک می‌کند که ویژگی اصلی آن کنترل همه جانبه زندگی است [Foucault, 1999]. از این‌رو، عملکرد قدرت از طریق کارکردهای ایدئولوژیک بر فضا تسلط می‌یابد و این گونه است که افراد جامعه به سوی درونی‌سازی ابعاد ایدئولوژیک و هنجاری قدرت متمایل می‌شوند و رخنمون‌های نظم و انضباط اجتماعی در فضای جغرافیایی ظاهر می‌شود. این ساختارها تغییرات هویتی-اجتماعی قابل تشخیص را در قالب متغیرهای زمان و مکان شکل می‌دهند و به این تغییرات، نظم بوروکراتیک می‌بخشد [Giddens, 2004]. در چارچوب حکومت‌مندی گفتمانی، زندگی اجتماعی است که اراده افراد را به اراده عقلانی تبدیل می‌نماید و این اراده عقلانی در ذهن فردی پدید نمی‌آید، بلکه در رابطه با مقتضیات زندگی مشترک شکل می‌گیرد که بخش مهمی از آن هنجارمند شده و برساخته شده از کارکرد نهادهای سیاسی-تاریخی است [Ahmadvand, 2007]. به‌طور کلی، ضرورت برآورد نیازهای اجتماعی ناخواسته، روحیه همکاری جمعی را طلب می‌نماید و این فرآیند در نهایت منجر به ظهور حکومت در جامعه خواهد شد و با ظهور آن به مثابه نیروی متعادل‌کننده فضا، یکی از مهم‌ترین بنیادهای نظم‌دهی به ابعاد اجتماعی و فرهنگی شکل خواهد گرفت.

در انگاره گفتمانی، واقعیت‌ها خارج از اراده کنشگر بر او تحمیل می‌شوند و در عین حال مستقیماً مشاهده‌پذیر و قابل دیدن نیستند، بلکه سطحی از واقعیات هستند که در فراسوی روابط مرئی میان انسان‌ها وجود دارند و کارکرد آن، منطق مسلط بر تغییرات فضایی را می‌سازد. در حقیقت این واقعیات غیرعینی، فرآیندهایی هستند که فرم‌های فضایی را شکل می‌دهند [Ritzer & Stepnisky, 2010] و هر عضو تازه‌ای از اجتماع به ساختار اجتماعی قدم می‌گذارد که هرگز ایجادش ننموده و بر او تحمیل شده است. از این منظر، ساختارها با فراهم کردن منع و ترغیب بر فاعلان اثر می‌گذارند و فاعلان نیز رفتارهای خود را با ساختارها هماهنگ می‌کنند. از این‌رو، هیچ شناختی برتر از گفتمان، زبان و فرهنگ وجود ندارد و خارج از گفتمان، اصولاً معنا وجود نخواهد داشت و نماد سوژگی شناخت میزان انطباطیابی جامعه، مطابق خواست قدرت است [Murdoch, 2013]. اصولاً آگاهی و عقلانیت نیست که فرهنگ اجتماعی را تعیین می‌نماید، بلکه فرهنگ اجتماعی است که آگاهی را تعیین می‌کند.

دولت، نیرویی روحانی و اخلاقی را می‌سازد که فراسوی منافع مادی، نیروی اجتماعی قرار دارد و نهایتاً کارگزار اصلی تغییر تاریخی است. از این‌رو، علی‌رغم اینکه بخش مهمی از تحولات ساختار فضایی ناشی از عملکرد نیروهای تولیدی و اقتصادی است، لیکن نیروها و بازیگران اقتصادی نیز تا زمانی که بر ساختارهای سیاسی-نهادی تسلط پیدا نکنند، قادر نیستند دیالکتیک موجود در فضا را به نفع خود سامان دهند. این ساختارها تغییرات فضایی قابل تشخیص را در قالب متغیرهای زمان و مکان شکل می‌دهند و به این تغییرات صورت نظام اداری می‌بخشد.

## جغرافیای فرهنگی و حکومت‌مندی گفتمانی

حکومت‌مندی به منزله رشته‌ای از روابط در دوره زمانی خاص است که با هدایتگری نهادهای حاکمیت ایجاد می‌شود و فرآیند ساخت هویت و شیوه‌های تفکر و رفتار را سازماندهی می‌نماید [Parker, 2007]. به بیان دیگر، حکومت‌مندی در چارچوب نهادها، دانش‌ها و کنش‌های انطباطی قدرت سیاسی موجودیت می‌یابد و از این‌رو، ایدئولوژی‌ها و نهادهای سیاسی-اجتماعی حاکم نظام‌های سامان‌بخش هستند که با تعیین تنگناها، هدایتگر، محدودکننده یا الهام‌بخش رفتار آدمیان و سازنده شاکله کلی زیست روزانه آنها هستند. در حقیقت، اندیشه‌های سیاسی و ایدئولوژیک با شکل‌دهی به گفتمان‌های خاص دارای پیامدهای فضایی هستند و به محض عملیاتی‌شدن بر پهنه سرزمین، شروع به قلمروسازی مطلوب خود می‌نمایند و هر اندیشه و گفتمان دارای قلمرو جغرافیایی خود هستند [Afzali et al., 2014].

اثرگذاری حاکمیت بر ساخت فرهنگ از طریق دو سازوکار قابل انجام است؛ یکی سازوکار نهادهای حاکمیتی مشتمل بر دولت، ارتش، پلیس، دادگاه‌ها، زندان‌ها و غیره که با قوه قهریه سروکار دارند و دیگری سازوکار ایدئولوژیک دولت که سازوکار نرم‌افزاری ساخت فرهنگ به‌وسیله حاکمیت را شکل می‌دهد [Foucault, 1999]. اگرچه ممکن است که گروه‌های مذهبی، اقتصادی و فرهنگی، منابعی برای تعیین غیریت‌سازی هویتی باشند، لیکن در نهایت برآیند عمل آنها در دولت سیاسی تبلور یافته و حتی مثلاً گروهی مذهبی از این اقبال برخوردار شد که در تعیین غیریت‌سازی ایفای نقش نماید؛ هویت مذهبی خود را در چارچوب فرآیند سیاسی به عمل سیاسی تبدیل نموده است [Schmitt, 2013].

بر مبنای این معرفت‌شناسی، نهادهای قدرت، شکل‌دهنده رفتار هستند و بنابراین تغییر نهادی به تغییر کنش‌های اجتماعی و فرهنگی می‌انجامد. در نظر آنان، تفاوت‌های فضایی-اجتماعی عمده‌تاً معرف ایدئولوژی و اقتصاد سیاسی در توزیع منابع بوده و ذهنیت افراد ساخته و پرداخته شده توسط ساختارهای سیاسی-تاریخی که این فرآیند به‌وسیله هنر، تبلیغ و رسانه انجام می‌پذیرد. در این راستا، همه فرم‌ها و اشکال فضایی به حاکمیت سیاسی-تاریخی مرجوع می‌شود نه به آن دلیل که از آن مشتق شده‌اند، بلکه به این دلیل که امروزه به نحو فزاینده‌ای تحت کنترل آنها سازماندهی می‌شود [Smart, 2006].

فوکو معتقد بود که از قرن هجدهم میلادی به بعد، با شکل‌گیری حکومت مدرن بسیاری از روش‌هایی که در زندان برای به‌کنترل‌درآوردن افراد مجرم به‌کار می‌رفت از طریق عملکرد سایر نهادهای انطباطی متأثر از قدرت سیاسی-تاریخی نظیر مدارس، ارتش، بیمارستان‌ها و غیره به‌کار گرفته می‌شد و به شکل قدرت مشرف بر حیات (Bio Power) درآمد. می‌توان گفت که علوم انسانی که مدعی شناخت و بهبود زندگی انسان است، به ایجاد

## پیامدهای معرفت‌شناختی مفهوم حکومت‌مندی در جغرافیای فرهنگی

### ارتقای جایگاه تبارشناسی معرفتی در شناخت جغرافیای فرهنگی

هر چارچوب هویتی و تمدنی متأثر از عملکرد نهادهای حاکمیتی، الگوی خاصی از خردباوری و عقلانیت اجتماعی را می‌آفریند و نمی‌توان به اتکا به الگوهای کارکردی و تکاملی نظیر دیدگاه‌های اندیشمندانی همچون پارسونز و هگل رویه‌ای واحد در معرفت‌شناسی جغرافیای فرهنگی را لحاظ نمود. این در حالی است که شکل دقیق و چگونگی پراکنش رویه‌های اجتماعی در طول زمان به وسیله نهادهای حاکمیتی تغییر می‌یابند؛ چرا که حاکمیت دارای بالاترین زورآوری اجتماعی است که قادر است تا تصمیمات الزامی را در همه لایه‌های اجتماعی تعیین و اجرا نماید [Mojtahedzadeh, 2005]. از این‌رو، در هر مقطع تاریخی، منظومه‌ای از روابط اجتماعی خاص، تفوق می‌یابد که البته در مقاطع زمانی بعدی شکننده و ناپایدار هستند. به‌طور کلی، اگر هیچ نوع گفتمانی در تولید فضا وجود نداشته باشد و قدرت فاقد هیچ آغاز و پایانی دانسته شود، هیچ راهی برای شکستن ساختارهای قدرت و بازساخت رویه‌های تولید فضا وجود نخواهد داشت. ضمن اینکه هیچ نوع مرکز رسمی تمرکز قدرت وجود ندارد که بتوان آن را تصاحب و دگرگون نمود. بر این مبنا، هیچ جبر تاریخی و قانون‌مندی عمومی وجود ندارد که سیر تحولات فضاهای جغرافیایی در ابعاد اجتماعی و فرهنگی تابع آن باشد و اعتبادهی معرفتی به تبارشناسی می‌تواند مفهوم تفاوت‌ها و تشابهات چشم‌اندازهای فرهنگی را به مثابه مهم‌ترین بنیاد هستی‌شناختی جغرافیای فرهنگی برجسته‌تر نماید. این در حالی است که نهاد سیاسی-تاریخی از جمله دولت به‌وسیله سیاست‌گذاری می‌تواند در مقطع زمانی استقرار در قدرت، کنش و رفتار لایه‌های پایین‌تر اجتماعی را دگرگون نماید [Brenner & Elden, 2001]. در انگاره تبارشناختی، بازساخت هنجارها، ارزش‌ها و نمادهای اجتماعی به‌دلیل همبودگی، همزمانی و کنش متقابل فرآیندهای سیاسی-تاریخی است و تعیین‌کننده آن است که چه کسی در چه زمانی و با چه آمریتی می‌تواند معنا و روابط اجتماعی را زمینه‌سازی نماید [Martin, 2005]. در عین حال، این رابطه در ذات خود، حرکت، نفی، رقابت و در نتیجه تغییر اجزا را به‌دنبال دارد و این تضاد و نفی میان پدیده‌ها منجر به ظهور دیالکتیک فضایی خواهد شد. بنابراین جغرافیای فرهنگی برون‌داد توالی و مجموعه‌ای از روابط سیاسی-تاریخی است و نمی‌توان آن را به شیء انتزاعی تنزل داد و آن را با استفاده از منطق صوری و روش‌شناسی اثبات‌گرا مطالعه نمود. این در حالی است که ساختار، پدیده‌ای ثابت و ایستا نبوده و در طی زمان و در نتیجه عاملیت برخی از اجزای آن به‌ویژه نهادهای سیاسی-حقوقی حاکم بر فضا دچار تغییر می‌شود؛ چرا که قدرت به مثابه عاملی خارجی و نیروی بیرونی با عاملیت همبستگی داشته و قابلیت گشتاوری شرایط موجود اجتماعی-فرهنگی را دارد [Layder, 1997].

به اعتقاد فوکو، واقعیت‌های سیاسی-تاریخی دائماً اشکال جدیدی را تولید می‌کنند؛ ضمن اینکه آنها نسبت به این اندیشه که الگوی سراسری در تاریخ وجود دارد، به دیده تردید می‌نگرند و دائماً گسست‌ها میان فرآیندها و فرم‌های فرهنگی-اجتماعی را مطالعه می‌نمایند [Ettlinger, 2011]. در این راستا، تبارشناسی ناظر به تحلیل قواعد نهفته و ناآگاهانه گفتمان‌های حاکم بر قلمرو فضایی است. سلطه گفتمان همواره این سؤال را بر دارد که قدرت، کدام معانی فرهنگی را در فضا تولید و کدام مفاهیم را مطرود اعلام می‌نماید. تبارشناسی حقیقتاً در برابر سازوکار و پیامد گفتمان حاکم که خود را علمی جلوه می‌دهد، ایستادگی نموده و موضع انتقادی خود را به رخ می‌کشد. تبارشناسی در تقابل با برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری اثبات‌گرا که به‌دنبال تثبیت نظام قدرت است، کوششی برای رهانیدن دانش تاریخی از این انقیاد تلقی می‌شود.

تبارشناسی الگوی حاکم بر جغرافیای فرهنگی به‌دنبال بازنمایی کشاکش گفتمان‌های رقیب و واکاوی چگونگی غلبه آنها بر یکدیگر و پیامد فضایی آن به مثابه «سیاست حقیقت» است. شناخت در گفتمان مسلط رخ می‌دهد و این گفتمان خاص است که برداشت خاصی از هنجار، ارزش، کارکرد جنسیتی و غیره را معنا می‌بخشد. در جغرافیای فرهنگی، با مطالعه تبارشناسی شیوه سرمایه‌گذاری و تخصیص منابع مالی، مالیات‌ها و نقش روابط قدرت محلی و اقتدار مرکزی چگونگی بازساخت بُعد فرهنگی فضا مورد کنکاش و نقد قرار می‌گیرد.

شناخت فضای جغرافیایی به مثابه موجودی صرف یا «فی‌نفسه» مادامی که «لبنفسه» یا همراه گفتمان نباشد، امکان‌پذیر نیست. در این رویکرد، شناخت با فاصله‌گیری از وجود و قرارگیری در نقطه مقابل وجود حاصل می‌شود. در این راستا، شناخت فضای جغرافیایی نیازمند بازگشت تدریجی به ذهنیت و گفتمان است. چرا که فرم‌ها و ایزه‌های فضایی برای شناخت می‌بایست از ماهیت عینی خارج و به ضدخودش (ذهنیت) تبدیل شود. به بیان دیگر، فرآیند فضایی به مثابه گفتمان و ایدئولوژی در مرحله عینی از حالت درون‌ذات بیرون آمده و در غیرخود که همان ایزه فضایی است آشکار می‌شود. در فلسفه، شناخت نسبی ضروری بودن چیزی برای شناخت پدیده دیگر نوعی انفکاک است که شناخت پدیده به آن پیوند خورده است [Shahverdi & Meshkat, 2017]؛ به‌طوری که جنبه غیریت و عدمی پدیده همان چیزی است که ضرورت هستی پدیده را متجلی می‌نماید. در این راستا، شناخت از ایزه‌های فضایی آغاز و به عالم ذهن و گفتمان ختم می‌شود. معرفت‌شناسی نسبی، فضا را به‌صورت غرضی تصور می‌نماید که قائم به خود نیست؛ چرا که روابط اعتباری مشتمل بر هیچ گونه ذاتی نیست تا از عوارض و خواص آن بحث شود و صرفاً ایجاد تمایز فضاهای جغرافیایی نسبت به یکدیگر حاصل اعتبار گفتمان‌های حکمرانی سیاسی خواهد بود. به‌طوری که در نسبیت‌گرایی شناختی، فرم‌ها و ایزه‌های فضایی عین گفتمان و گفتمان را عین فضا و هر دو را واجد هستی می‌داند. از این‌رو، در

[Asadi et al., 2015]. دیگری، فضایی اسطوره‌ای (بازنمایی) است که به صورت آرمانی و در نقد شرایط موجود شکل می‌گیرد و به دنبال جایگزینی با فرهنگ موجود در فضا است. گفتمان‌های فرهنگی دائماً در معرض نوسانات، تنش‌ها و ازجاکنندگی‌ها قرار دارد و کنشگران این موقعیت را می‌یابند تا با درک خلاءهای موجود و فرارفتن از قیود ساختاری به گزینش و استقرار گفتمان جدید مبادرت ورزند. نیروهای اجتماعی دیگری نیز در جامعه وجود دارند که می‌توانند با اتکا به فرآیندهای مقاومت بر نظم اجتماعی موجود تاثیر بگذارند و نوعی فرهنگ اسطوره‌ای را مطرح نمایند.

در واقع فرهنگ اسطوره‌ای به عنوان بدل فرهنگ مسلط مطرح می‌شود و از این جهت، این فضا منبعث از جداگزینی فرد از روابط تولیدی و ساختاری و ناشی از اهمیت‌یافتن مکاشفات ذهنی به منظور زمینه‌سازی برای استعاری شدن است. به طوری که تقاضاها، هنجارها و ارزش‌های نوین اجتماعی برای بازنمایی بایستی وجه استعاری به خود بگیرند و زمینه‌ساز نظم نو و مفصل‌بندی جدید شوند. اسطوره‌زایی پدیده‌ای فرهنگی، انتقادی، آرمانی و حاصل فضای زیسته منتزع از عملکرد ساخت سیاسی-تاریخی است. روند استعاری شدن با مفهوم «دال‌های خالی» رابطه اساسی دارد و بیانگر چیزی است که غایبند و بازنمایی وضع مطلوب و آرمانی را بر عهده دارند.

در جغرافیای فرهنگی حکومت‌مند، مطالعات نقاط گسست و چهره‌های پیشین گفتمان مسلط، لازمه شناخت تاریخیت آن گفتمان به حساب می‌آید. به عنوان نمونه، نظام سیاسی و حکومت‌های نوظهور آلمان و ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم، آنها را از دو کشور کاملاً جنگجو به صلح‌جوترین کشورها تبدیل نموده است یا چین و کشورهای جنوب شرق آسیا متأثر از برنامه‌ریزی‌ها و استراتژی‌های ساختارهای سیاسی خود به سرعت توانستند جوامع خود را در مسیر توسعه اقتصادی و بهینه‌سازی محیط جغرافیایی قرار دهند. لذا گفتمان‌های حکومت‌مند، تعیین می‌نماید که کدام یک از هنجارها مورد قبول و کدام یک صدارزش هستند و در نتیجه، گسست تاریخی صورت‌بندی دانایی در جغرافیای فرهنگی قابل مطالعه است.

این الگوی معرفت‌شناختی اهمیت بالایی برای طبقات زیر سلطه، روشنفکران و احزاب سیاسی در حاشیه قدرت در نظر گرفته می‌شود؛ چرا که این نیروها، جایگاه محوری در تولید مقاومت و ایجاد تغییر در ساختار حاکم دارند [Kermani & Delavari, 2016]. این دیدگاه، متضمن نوعی همسویی میان راهبردهای گفتمانی گروه‌های فرودست برای اتحاد و جذب سایر گروه‌های فرودست به منظور زمینه‌سازی برای تغییر گفتمان و زبان ایدئولوژیک است. به عبارتی، گفتمان حاکم به گونه‌ای فرازمان، در انحصار و کنترل نخبگان و قدرت حاکم بر جامعه نیست و طبقات فرودست و بی‌قدرت جامعه نیز در مواقع لزوم قادرند با استفاده از پاره‌ای ابزارها برای ناموجه و نامشروع جلوه‌دادن ساخت فضایی-فرهنگی موجود اقدام نمایند [Lincoln, 2001]. از این منظر، کسانی که در برابر

پس فرم فضایی، و جویی نهفته است که منبعث از مستندات سیاسی است که البته اعتباری است و در طول زمان متغیر خواهد بود.

در چارچوب مفهوم حکومت‌مندی فوکو، تفسیر کردارهای حکمرانی، نیازمند مطالعه فرآیندهای اقتصاد سیاسی بود که سازنده هویت و عقلانیت جمعی بود. چرا که سیر تحول و چگونگی تولید و توزیع کالاهای عمومی نظیر آموزش، بهداشت، مسکن، زیرساخت‌ها و غیره متعاقباً موجب تحولات اجتماعی، فرهنگی و رفتاری در جامعه می‌شود و مطالعه این فرآیند به مثابه یکی از مهم‌ترین نماد شناختی حکومت‌مندی و تاریخی‌بودن جغرافیای فرهنگی به‌شمار می‌رود. اصولاً شناخت تحولات بُعد فرهنگی فضا بدون توجه به دیرینه‌شناسی اقتصاد سیاسی امکان‌پذیر نیست و از آنجایی که انقطاع و عدم پیوستگی جزء ماهیت اقتصاد سیاسی قرار دارد، معرفت‌شناسی جغرافیای فرهنگی به سوی نسبت‌گرایی معرفتی سوق می‌یابد. در واقع در جغرافیای فرهنگی متأثر از عملکرد گفتمانی حکومت، شناسایی خطوط انقطاع اقتصاد سیاسی، زمینه‌ساز مقایسه دوره‌های مختلف تحولات فرهنگی-فضایی را فراهم می‌نماید [Dreyfus & Rabinow, 2008]. اقتصاد سیاسی حکومت‌مند در چارچوب دیدگاه فوکو به نقد روش‌شناسی اثبات‌گرا می‌پردازد؛ زیرا اولویت‌گذاری و تخصیص منابع بین دولت‌های مختلف از فرآیندها و اصول مشابهی پیروی نمی‌نماید و مطلق اندیشی تعمیم‌گرا در مورد آن امکان صدق‌پذیری ندارد. به طوری که با تغییر مشرب‌های فکری و نهادی و با روی کار آمدن رهبران جدید به تدریج ابعاد فضایی-فرهنگی دچار تغییر و تحول می‌شود [Elden, 2007]. در این رویکرد، اقتصاد سیاسی فضا به وسیله تغییر، جایگزینی و تصاحب مصدر قدرت به وسیله نیروهای سیاسی-اجتماعی جدید و متعاقب آن به وسیله راه‌کارهای اقتصادی این نیروها بازساخت می‌شود. در این فرآیند، مطیعان و مصرف‌کنندگان قبلی از طریق فرآیند انتخابات یا سایر روش‌ها با قرارگیری در مصدر قدرت سیاسی تبدیل به تولیدکنندگان فضا می‌شوند؛ به این معنا که استفاده‌کنندگان، فضا را تصاحب و آن را در تعقیب نیازها، اولویت‌ها و به عبارت بهتر برای منافع خود از نو خلق می‌نمایند [Javan et al., 2013]. بنابراین یکی از بنیادهای فلسفی تغییرات در نمادها و فرآیندهای اجتماعی و فرهنگی، تغییر و تحول و بازساخت سیاست‌ها و قرارگیری نیروهای جدید در مصادر تصمیم‌گیری و اجرا است. اگر این تغییرات به صورت عمیقی رخ دهد، فضایی جدید همراه با نظم فضایی-اجتماعی جدید برقرار می‌شود که شناخت ابعاد و روندهای ساختی و کارکردی در قالب انگاره فرا اثبات‌گرا و با تفسیرهای تبارشناسانه قابل حصول است.

### حکومت‌مندی و اهمیت شناخت فضای اسطوره‌ای در جغرافیای فرهنگی

در جغرافیای فرهنگی حکومت‌مند، همواره دو فضای فرهنگی در کنار یکدیگر زیست می‌نمایند. یکی فضای بازنمایی‌شده که حاصل عملکرد قدرت‌های سیاسی-تاریخی بوده و آکنده از فرم‌ها و فرآیندهایی است که منضم به قدرت است و ماهیت مستقل ندارد

اعتباری‌بخش مهمی از حوزه شناخت جغرافیای فرهنگی را در بر می‌گیرد.

در این دیدگاه، جغرافیای فرهنگی، موضوعی نسبی به مثابه رابطه بین قدرت و سازه‌های فرهنگی فضایی برگرفته از آن بوده و با آن دارای رابطه انضمامی است. با عنایت به انضمامی‌بودن جغرافیای فرهنگی، روش مطالعه فضا نیز می‌بایست کیفی، تفهیمی و نسبی باشد. ضمن اینکه تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی بین جوامع و اثرپذیری آن از عملکرد ساختارهای قدرت سیاسی-تاریخی هرچه بیشتر بر نسبی‌بودن ماهیت جغرافیای فرهنگی می‌افزاید. بنابراین، مفهوم عقلانیت حکومت‌مند کمتر به عقل محض پرداخته و بیشتر به رویه‌های تاریخی اشاره دارد که در چارچوب آنها، راهبردهای ادراکی متفاوت تولید می‌شوند [Lemke et al., 2011]. این در حالی است که علی‌رغم اینکه نسبت‌شناسی اعتباری مبتنی بر کارکرد گفتمان‌های حاکم به معنای جعل ذات، معنا یا اسم و برقراری نسبت میان پدیده‌ها در شناخت است، لیکن نامیدن و تفسیر نسبت بین ایزه‌های فضایی به معنای نومی‌الیسم رایج در آمپریسم نیست، بلکه نوعی نومی‌الیسم پدیدارشناسانه است که در ساحت آگاهی‌گفتمانی تجلی می‌یابد. در مطالعه اثرگذاری سیاست بر فضا، گزاره‌های بدیهی نظیر استحاله تقدم شیء بر نفس و امتناع اجتماع نقیضین که مبنای استدلال‌های استقرایی است، راه ندارد و تنها معیار جاری در اعتباریات قراردادی «عدم لغویت» است.

فرم‌ها و فرآیندهای فرهنگی-فضایی در نظام متفاوتی از گفتمان‌ها به سر برده اند که فقط با نظام درونی خود منسجم بوده و با سایر گفتمان‌های سیاسی-ایدئولوژیک متمایز است. از این‌رو، هیچ یک از مفاهیم اعتباری با مفاهیم واقعی یا اعتباری دیگر، رابطه واقعی و نفس‌الامری ندارد. به عبارت دیگر، با مجموعه دلایلی که اجزای آن را حقایق (برهان) تشکیل داده، نمی‌توان مدعای اعتباری را اثبات نمود و نتایج اعتباری که از مقدمات اعتباری همچون حکومت‌مندی به‌دست می‌آید، نتیجه‌ای تفسیری است.

### اثر حکومت‌مندی گفتمانی در تولید دانش همبستگی و تجانس اجتماعی

نیاز به همگرایی و انطباط اجتماعی از دیگر پیش‌زمینه‌های ساخت اجتماعی هویت و فرهنگ به‌وسیله حکومت است؛ چرا که تنها راه برقراری نظم اجتماعی مبتنی بر کارکرد حکومت به مثابه مهم‌ترین عنصر متعادل‌کننده نیروهای مختلف اجتماعی در قلمرو فضایی است. به همین دلیل بود که فوکو تحلیل عملکرد حکمرانی بر قلمرو، جمعیت و امنیت را در قالب مفهوم حکومت‌مندی ارائه نمود [Foucault, 2004]. در چارچوب این مفهوم، تعادل و نظم مطلق فقط هنگامی حاصل می‌شود که همه تضادها میان مرتب فروتر حقیقت در نهاد پایانی از میان برود که این نهاد پایانی در قالب مفهوم حکومت تدویم می‌یابد. یکی از دلایل ورود حکومت در ساماندهی روابط اجتماعی و فرهنگی و تعیین معیارهای انطباطی، تعارض بین منافع نیروها و نهادهای اجتماعی و فرهنگی با یکدیگر

شکلی از قدرت، مقاومت یا شورش می‌نمایند، نمی‌بایست تنها به محکوم‌نمودن خشونت یا نقد نهادی، مبادرت ورزند، بلکه می‌بایست شکل خاصی از عقلانیت را تولید کنند که توجیه‌کننده رفتارها و کنش‌های جدید اجتماعی باشد. از این‌رو، جبرگرایی، الگوی معرفت‌شناختی جغرافیای فرهنگی نیست و جامعه را دارای ظرفیت لازم برای تغییر آنچه خود به‌وجود آورده، می‌داند.

### حکومت‌مندی و ارجحیت‌یابی نسبت‌گرایی اعتباری در جغرافیای فرهنگی

در چارچوب مفهوم حکومت‌مندی، حاکمیت سیاسی-تاریخی صرفاً یکی از اشکال یا وضعیت خاص اعمال قدرت نیست، بلکه از لحاظ همه صور روابط اجتماعی-فرهنگی از مولفه‌های سیاسی-تاریخی تاثیر می‌پذیرد. به‌طوری که بازسازی دیدگاه‌های مرتبط با حاکمیت، بیانگر حلقه ارتباطی میان تبارشناسی قدرت و تبارشناسی سوژگی فرهنگی در معنای عام خود است. از این‌رو، عملکرد نهاد حاکمیت در تولید و ساماندهی ابعاد فرهنگی و اجتماعی فضا، نوعی حرکت برای ارتقای جامعه در مسیر خطی فرض نمی‌شود، بلکه جغرافیای فرهنگی به مثابه نوسانی از نظام سلطه حاکمیت‌مدار قلمداد می‌شود. در چنین رهیافتی به‌جای کوشش در شناخت صدق و کذب هنجارها و نمادهای فرهنگی، بر چگونگی برساخته‌شدن آنها توسط حاکمیت سیاسی-تاریخی تاکید می‌شود. در نظر آنها، حتی پدیده‌های به ظاهر مرتبط با زندگی خصوصی از جمله سبک زندگی، الگوی پوشش و غیره، متأثر از عملکرد ساختار سیاسی-تاریخی بوده است [Mouffe, 2012]. بنابراین هر پدیده فضایی به سازه سیاسی-تاریخی وابسته است که به مثابه نوعی وجود پیشین است و بر هر کشفی، تقدم دارد و در فضای جغرافیایی تبدیل به فرم‌های واقعی می‌شوند.

ادراکات حقیقی با اتکا به قیاس عقلانی تداعی‌گر روابط واقعی است و چون مفاهیم واقعی با یکدیگر مرتبط هستند، عقل قادر است تا قیاس‌ها و براهین منطقی را شکل دهد و از طریق برخی حقایق، مجهولات دیگری را کشف نماید. به بیان دیگر، آنچه بیان می‌شود، دقیقاً همان وضعی است که در عالم واقع وجود دارد و مطابقتی است که بر گفتمان فردی و اجتماعی متکی نبوده و ارتباط میان آنها حاصل نوعی ارتباط علی است. لیکن در اعتباریات همواره روابط وضعی، قراردادی و اعتباری است و با مجموعه دلایلی که اجزای آن را حقایق (برهان) تشکیل داده، نمی‌توان مدعای اعتباری را اثبات نمود. در واقع نتایج اعتباری که از مقدمات اعتباری همچون سیاست‌های حکمرانی به‌دست می‌آید، نتیجه‌ای تفسیری و غیربرهانی خواهد داشت [Soroush, 1997]. ضمن اینکه شناخت محقق متأثر از عملکرد ذهنیتی است که فارغ از چارچوب‌های سیاسی-تاریخی نیست. از این‌رو، هیچ یک از اوصاف ذاتیت، ضرورت، کلیت و ابدیت که قوانین طبیعی دارند و ادراکات حقیقی که بدان متصف می‌شود در مورد اعتباریات اجتماعی از جمله جغرافیای فرهنگی مصداق ندارند و با این توضیحات، ادراکات

افراد با مهارت‌های فنی و تکنیکی را تربیت نموده و زمینه‌های لازم برای بازساخت اجتماعی را فراهم کنند.

### نتیجه‌گیری

کوشش برای کسب هژمونی توسط قدرت سیاسی در چارچوب مفهوم حکومت‌مندی فوکو شناخت چگونگی صورت‌بندی حیات اجتماعی و به دنبال آن جغرافیای فرهنگی را تحت تاثیر قرار داده است. مفهوم حکومت‌مندی نه تنها به عاملیت ذهن و نه به دیدگاه مادی در شناخت ابعاد فضایی فرهنگ و روابط اجتماعی اهمیت می‌دهد، بلکه درصدد ارتباط‌بخشی بین این دو اسلوب شناختی است. به بیان دیگر، استیلای قدرت با ایجاد نظم در پراکندگی پدیده‌های فرهنگی، صورت‌بندی گفتمانی را بازنمایی نموده و شرایط را برای ظهور جغرافیای فرهنگی در وضعیت تاریخی معین فراهم می‌نماید. در این راستا از جمله پیامدهای معرفت‌شناختی حکومت‌مندی گفتمانی مورد نظر فوکو، اهمیت اتکا به رویکرد تبارشناختی در شناخت ابعاد فضایی فرهنگ و روابط اجتماعی است. چنین برداشت غیرذات‌گرایانه‌ای در پی کشف قواعد حاکم بر فرم‌ها و فرآیندهای فرهنگی-فضایی از قبیل جنسیت، تحول و بازساخت طبقات اجتماعی و حتی روابط والدین و فرزندان متأثر از تکنیک‌های حکمرانی بوده و کوچک‌ترین روابط اجتماعی را در چارچوب مفهوم حکومت‌مندی مطالعه می‌نماید. با توجه به اینکه، مفاهیم تصویری و احکام تصدیقی که در جغرافیای فرهنگی شناخته می‌شوند ماهیت انتزاعی ندارند در نتیجه می‌بایست به نسبیت‌های اعتباری برگرفته از حکومت‌مندی گفتمانی اتکا نمود و آنها را با ماهیت وضعی، قراردادی و اعتباری تفسیر نمود. در این راستا اقتصاد سیاسی مهم‌ترین نماد شناختی حکومت‌مندی و تاریخی‌بودن جغرافیای فرهنگی به‌شمار می‌رود. اصولاً شناخت تحولات جغرافیای فرهنگی بدون توجه به دیرینه‌شناسی اقتصاد سیاسی امکان‌پذیر نیست و از آنجایی که عدم پیوستگی در سرشت اقتصاد سیاسی نهفته است، از این‌رو، معرفت‌شناسی جغرافیای فرهنگی به سوی نسبیت‌گرایی معرفتی سوق می‌یابد. از سوی دیگر، در فلسفه شناخت اعتباری، جنبه غیریت و عدمی پدیده همان چیزی است که ضرورت هستی پدیده را متجلی می‌نماید. غیریت نه به‌عنوان هنجار، اندیشه یا استعاره، بلکه تهدیدی مشخص علیه هستی و موجودیت قطب دیگر است و به همین دلیل، بی‌طرفی شناختی امکان‌پذیر نیست. ساحت شناختی فرآیندها و فرم‌های فرهنگی همواره در پیوند با تعارضی است که در جوامع بشری وجود دارد. در این چارچوب شناختی، چگونگی مدیریت و ساماندهی فضا حاصل رابطه «ما/ آنهایی» است که هیچ راه حل عقلانی برای منازعاتشان وجود ندارد، لیکن مشروعیت تفاوت آنها به رسمیت شناخته می‌شود. به بیان دیگر، زبان مشترکی میان پارادایم‌های مختلف وجود ندارد که طرفداران آنها با تمسک به آن بتوانند به شناخت مشترکی از فرم‌ها و فرآیندهای فضایی دست پیدا نمایند.

است. چرا که هر یک از طرفین منافع خاصی دارند که عموماً در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند و این تعارض نمی‌تواند بر عهده هیچ یک از طرفین گذارده شود. لذا وجود نهادی مستقل از هر دو، ضرورت می‌یابد که حاکمیت این وظیفه را بر عهده دارد. با تولد حکومت، نظم، عقل و آزادی افراد که خانواده و جامعه مدنی از تامين آنها ناتوان است، ضمانت می‌شود. در نتیجه، جامعه مدنی، حاکمیت بالفعلی است که هنوز شکل نگرفته است؛ زیرا جامعه مدنی دربرگیرنده تنش‌ها و جدایی بین نیروهای اجتماعی است و کنترل آنها منوط به سازماندهی عمودی جامعه مدنی است که در قالب مفهوم حاکمیت سیاسی تداعی می‌یابد [Jahanbagloo, 1995]. بر این مبنا، یکی از پیامدهای معرفت‌شناختی حکومت‌مندی، هدایت تجویزات علوم انسانی و اجتماعی به سوی ارایه راهکارهای لازم به‌منظور حصول به همبستگی و تجانس اجتماعی است. به بیان دیگر، نیاز به فرآیندهای سراسری و اشتراک‌آفرین و در عین حال غیریت‌ساز موجب ظهور حوزه‌های معرفتی در سیاست، ادبیات، تاریخ و فرهنگ به‌منظور شناسایی و یافتن مجموعه‌ای از نمادها به‌منظور ایجاد هویت مشترک می‌شود. از جمله چگونگی شکل‌گرفتن پدیده‌ای بنام ملت با هویت مشخص حاصل دخالتگری هژمونی سیاسی به‌منظور معنابخشیدن به این باهم‌بودگی در برابر رقبا است. به‌ویژه با افزایش جابجایی جمعیت، افراد احساس هویت کمتری به مکانی ویژه دارند و به همین دلیل، فرآیندهای حکومت‌مند، تعریف هویت و ملیت را نسبت به گذشته تشدید نموده است. از این رو، بخش مهمی از علوم اجتماعی حاصل نیاز نهادهای سیاسی-حاکمیتی به ایجاد توجیحات لازم به‌منظور قلمروسازی و تمایزآفرینی می‌شود و این نیاز، توانایی بسیج بخش مهمی از روشنفکران و محققان علوم اجتماعی و از جمله جغرافیدانان فرهنگی را در تامين دانش لازم دارد. از سوی دیگر، دستیابی به این اشتراک جغرافیایی در شکل قلمرو، الزاماً حاصل استدلال روشنفکران و محققان علوم اجتماعی و انسانی نیست، بلکه با اتکا به ابزارهای پیچیده‌تر همچون آموزش و رسانه‌های جمعی اعمال می‌شود. از عوامل و ابزارهای موثر بر مهندسی فرهنگی جامعه توسط حکومت‌ها می‌توان از نظام آموزش و پرورش یاد نمود. در جوامع امروز، آموزش و پرورش ابزاری است که می‌تواند سیاست‌های حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی را اعمال نماید و آن را در جهاتی رهبری کند که جامعه را به نقطه مورد نظر آنها سوق دهد. به عبارت بهتر، الگوها و معانی فرهنگ مورد نظر ساختارهای سیاسی از طریق آموزش و پرورش منتقل می‌شود و این عامل را می‌توان قدرتمندترین ابزار برای ایجاد اشتراک فرهنگی به‌شمار آورد. به عبارتی، نظام تعلیم و تربیت قادر به تحریک و افزایش سطح آگاهی افراد جامعه نسبت به نیروهای بالقوه موجود در محیط جغرافیایی و مهم‌تر از آن، بارورسازی استعداد انسانی افراد جامعه است. بدیهی است که این زیرساخت یکی از اجزا و عناصر اصلی فرآیند توسعه، به‌ویژه در جوامع امروزی محسوب می‌شود و حکومت‌ها قادرند از طریق این سیستم،

-Foucault M (1999). Discipline and Punish: The birth of prison. Sarkhoush N, Jahandedeh A, translators. Tehran: Nye Publisher. [Persian].

-Foucault M (2004). Security, territory, population. Paris: SEUIL. [French]

-Giddens A (2004). Sociology. Sabouri M, translator. Tehran: Nye Publisher. [Persian]

-Jahanbagloo R (1995). Modernity, democracy and intellectuals. Tehran: Markaz Publisher. [Persian]

-Javan J, Daleil S, Salmani Moghadam M (2013). Space dialectics from Lefebvre. Journal of Arid Regions Geographic Studies. 3(12):1-17. [Persian]

-Kermani Nasrabadi M, Delavari A (2016). From ideology to discourse: Subject, power and truth. Journal of Social Science. 23(74):111-148. [Persian]

-Lashgari Tafrahi E, Ahmadi SA (2016). Principles of cultural geography with emphasis on cultural geography of Iran. Tehran: SAMT. [Persian]

-Layder D (1997). Modern social theory: Key debates and new direction. London: Psychology Press.

-Lemke T, Casper M, Moore LJ (2011). Biopolitics: An advanced introduction. New York: NYU Press.

-Lincoln Bruce (2001). Discourse and society. Azodanlou H, translator. Tehran: Nye Publisher. [Persian]

-Lorimer H (2008). Cultural geography: non-representational condition and concerns. Progress in Human Geography. 32(4).

-Martin J (2005). Cultural geography; a critical dictionary of key concepts. London: Routledge.

-Mojtahedzadeh P (2005). Political and geopolitical geography (general and Iran). Tehran: Payame Noor University. [Persian]

-Mouffe C (2012). On the politic. Ansari M, translator. Tehran: Roukhdad-e Nou. [Persian]

-Murdoch Jonathan (2013). Poststructuralist geography. Afzali R, Gharahbeygei M, translator. Tehran: Zeytoun Sabz. [Persian]

-Parker J (2007). Structuration. Ghazeyan H, translator. Tehran: Nye publisher.

-Pourahmad A (2006). The realm and philosophy of geography. Tehran: Tehran University Press. [Persian].

-Radic H (2008). The development state under global neoliberalism. Third World Quarterly. 29(6):1153-1174.

-Ritzer G, Stepnisky J (2010). Contemporary sociological theory and its classical roots. Thousand Oaks: Sage Publications.

-Schmitt C (2013). The concept of the political. Safari S, translator. Tehran: Negahe Moaser publisher. [Persian].

-Shahverdi A, Meshkat M (2017) Transition necessities of the soul in Hegel's phenomenology. Quarterly Journal of Philosophical Meditation. (18):103-124. [Persian]

-Smart B (2006). Michel Foucault. Joafshani L, Chavoshayan H, translator. 2nd Edition. Tehran: Ameh. [Persian]

-Soroush A (1997). A lesson in the philosophy of social science: The method of interpretation in the social sciences. Tehran: Nye Publication. [Persian].

-Taylor PJ (2006). Radical political geographies. In: Agnew J, Mitchell K, Toal G. A companion to political geography. 3rd Edition. London: Blackwell Publishing.

از این رو، وقتی در ظرف تاریخی-اجتماعی خاص مطالعه می‌شود، فضا شامل باورها، سنن و مفاهیمی است که در آن ظرف تاریخی-اجتماعی جاری است و هر فردی متأثر از فرهنگ و ایدئولوژی مکان خود است. از این رو، در این اسلوب هیچ گونه شناخت تعمیم‌پذیری در جغرافیای فرهنگی قابل حصول نیست. معرفت‌شناسی متأثر از حکومت‌مندی، از رهگذر تحلیل‌هایی که انجام می‌دهد، امور بدیهی و مسلم فرهنگی-فضایی را از نو مورد پرسش قرار داده و عادات و شیوه‌های عمل و اندیشیدن را متزلزل ساخته و قاعده‌ها و نهادهای فرهنگی را از نو ارزیابی می‌نماید. از سوی دیگر، بنیادهای وجودی، مفهوم حکومت‌مندی، نیاز به همگرایی و انطباق اجتماعی است که ساخت اجتماعی هویت و فرهنگ را سبب می‌شود. در این راستا مدیریت روش‌های دستیابی به همبستگی و هویت اجتماعی توسط فرآیندهای قدرت سیاسی، مجموعه‌ای از توجیحات و تفسیرهای مورد نیاز را ایجاب می‌نماید که در قالب دستاوردهای شناختی علوم نظیر تاریخ، ادبیات، سیاست و از جمله جغرافیای فرهنگی تداعی می‌یابد.

**تشکر و قدردانی:** موردی از سوی نویسندگان گزارش نشده است.

**تأییدیه اخلاقی:** موردی از سوی نویسندگان گزارش نشده است.

**تعارض منافع:** موردی از سوی نویسندگان گزارش نشده است.

**سهم نویسندگان:** احسان لشگری تفرشی، نگارنده مقدمه/روش‌شناس/پژوهشگر اصلی/نگارنده بحث (۱۰۰٪).

**منابع مالی:** توسط نویسنده تأمین شده است.

## منابع

-Ahmadvand S (2007). Hegel's political philosophy and modernity. Public Law Research. 9(23):1-16. [Persian].

-Afzali R, Badeei Azandahi M, Zaki Y, Keyani V (2014). Reterritorializing geopolitical discourse. World Politics. 3(4):29-55. [Persian].

-Asadi R, Rahnama MR, Kharazmei OA (2015). Genealogical futurology, an appropriate approach in the futurology of geographical phenomena. Journal of Geographical Studies of Arid Zone. 6(22):54-71. [Persian].

-Brenner N, Elden S (2001). Henri Lefebvre in contexts: An Introduction. Antipode. 33(5):763-768.

-Chandhoke N (1995). State and civil society: Exploration in political theory. Thousand Oaks: Sage Publications.

-Dean M (2010). Governance: Power and rule in modern society. Thousand Oaks: Sage Publications.

-Dreyfus H, Rabinow P (2008). Michel Foucault: Beyond structuralism and hermeneutics. Basherieyeh H, translator. Tehran: Nye publisher. [Persian]

-Elden S (2007). There is a politics of space because space is political: Henri Lefebvre and the production of space. Radical Philosophy Review. 10(2):101-116.

-Ettlinger N (2011). Governmentality as epistemology. Annals of the Association of American Geographers. 101(3):537-560.